

# موافقان و مخالفان گفتمان تغییر در ایران

## همراستای پنجمین همایش کنکاشهای مفهومی و نظری درباره جامعه ایران

### نعمت‌الله فاضلی ★

مهم‌ترین ویژگی و تغییرات جامعه ایران معاصر چیست؟ اجازه دهید ابتدا کمی با شیوه صورت‌بندی سوال کلنجر برویم. واژه «مهم‌ترین»، صفت دشواری است و ماهیتی سیاسی و اخلاقی دارد. مهم‌ترین، یعنی همه ابعاد، عوامل و نیروهای دخیل در پدیده‌ای را کنار بگذاریم تا یک چیز و صرفاً همان یکی را برجسته کنیم. این شیوه تحلیل، «ساده‌سازی امر اجتماعی» است و به «تقلیل‌گرایی» می‌انجامد. این شیوه تحلیل برای فهم جامعه و تغییرات آن مناسب نیست؛ جامعه، تاریخ، فرهنگ و زندگی اجتماعی پیچیده‌تر و گسترده‌تر از این است که در آن چیزی «مهم‌ترین» باشد. کدام معیار می‌تواند بگوید «مهم‌ترین» چیست؟ هر معیاری به کار گیریم، می‌شود با معیاری دیگر، «مهم‌ترین» را جور دیگری تعریف کرد. راهبرد دقیق‌تر و روشن‌تر در تحلیل جامعه و فرهنگ این است که پرسیم «ویژگی» یا «ویژگی مهم»؟ در اینجا می‌پرسیم ویژگی یا ویژگی مهم جامعه ایران و تغییرات آن چیست؟ پاسخ این است که جامعه ایران «ویژگی‌ها» و «ویژگی‌های مهم» گوناگون دارد؛ یکی از آنها این است که جامعه ایران «تغییر» کرده است و این «تغییر» اسم دارد و به آن «تجدد» می‌گویند. اهمیت این ویژگی در این است که تعریفی از چیستی و کیستی ایران معاصر و امروزی ارائه می‌کند و به همین دلیل هم این ویژگی مناقشه‌انگیز است. اما شرط اینکه درباره تغییرات جامعه ایران صحبت کنیم، این است که بپذیریم تغییری در ایران رخ داده و بگوییم آن تغییر چیست.

«ایران تغییر کرده است». این ادعا بدیهی نیست؛ دشمن هم زیاد دارد. این دشمنی وقتی آشکار می‌شود که برای این تغییر اسم گذاشته شود و به آن بگوییم «تجدد»؛ اسم دیگری هم لااقل تا این لحظه برای این تغییر ابداع و حتی پیشنهاد نشده است.

بنیادگرایان و سنت‌گرایان آنچه در ایران معاصر رخ داده، از شهری‌شدن، صنعتی‌شدن و بروکراتیک‌شدن گرفته تا رسانه‌ای‌شدن و دیجیتالی‌شدن، همه را نه «تغییر» (تحولی اصیل و سازنده)، بلکه «تخریب» میدانند، تخریب سنت و تحقیر فرهنگ و ملت و برخی دیگر نیز آن را «تقلید» میدانند، تقلید از اندیشه و سنت و فرهنگ غرب و با کینه آن را «غربزدگی» نامیده‌اند.

دشمنان ایده تغییر و تجدد امیدوارند با انکار تغییر، امیدی برای بازگشت به ارزش‌های پیشین و به قول شایگان «فلان اُتویی عصر طلایی» ایجاد کنند.

اما کار از کار گذشته و تجدد و تغییرات کیفی آن در جامعه ایران ریشه دوانده‌اند. عباس امانت در کتاب «تاریخ ایران مدرن» (امانت 1400) [1] نشان می‌دهد که ما «مدرنیته‌های ایرانی» را طی یک دوره 500 ساله تجربه کرده‌ایم. امانت لحظه آغاز و آغازگری تجدد ایرانی را صفویه می‌داند و نشان می‌دهد «نسخه ایرانی‌شده مدرنیته» در این پنج قرن خلق شده و البته «خالی از آزمون و خطا نبوده است» (همان 7). کم نیستند محققان و مورخان که تغییر و تجدد ایرانی را نشان داده‌اند. محمد توکلی طرقي در «تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ» و پرواند آبراهامیان در «تاریخ ایران مدرن» نشان داده‌اند در دوره قاجار و به ویژه از مشروطیت به بعد تغییر و تجدد در ایران آشکار شد.

درباره این تغییرات داوریهایی گوناگون شده است. حمیدرضا جلائی‌پور آن را «کژ و کوله و ناقص» و برخی هم مانند شایگان آن را «مدرنیته بدرد نخور» (شایگان 1380: 65) توصیف می‌کنند که «نه هنوز» مدرن شده‌ایم و «نه هرگز» به سنت بازمی‌گردیم؛ «موقعیتی بینابین» (همان 67). کاتوزیان هم تغییرات را کوتاه‌مدت توصیف کرده است و بر این اساس ایران را «جامعه کوتاه‌مدت» می‌نامد.

اینجا نمی‌خواهم این داوریه‌ها را تحلیل کنم. در کتاب «تجربه تجدد» (1394) این کار را کرده‌ام. نکته‌ای که می‌خواهم تأکید کنم، این است که از «ویژگی‌های مهم» جامعه ایران یکی هم این است که درباره تغییر کردن یا نکردن جامعه اجماع وجود ندارد. نبود این اجماع ریشه‌های سیاسی و اخلاقی و ایدئولوژیک دارد و خود این پدیده از واقعیت‌های ایران مدرن است. مناقشه بر سر اینکه تغییر کرده‌ایم یا نه؟ و این تغییر ماهیتش چیست؟ و چه کسی یا کسانی مجازند این تغییر را تعریف کنند؟ بحث‌ها و پرسش‌هایی از این جنس، بخش مهمی از سازوکار تغییر و از ویژگی‌های مهم گفتمان تغییر در ایران است.

ما در ایران موضعی دوگانه نسبت به تغییر ایران داشته‌ایم؛ موضعی از جنس عشق و نفرت. این موضع هم شامل تجربه مردم عادی ایران از

تغییر میشود؛ هم شامل تجربه و دیدگاه نخبگان سیاسی و فکری. هم مردم عادی در جایگاه «کارگران تغییر» و هم نخبگان سیاسی و فکری در جایگاه «معماران تغییر» نسبت به تغییر مردد بوده و هستند. به همین دلیل به نظر میرسد تاریخ تحولات مدرن شدن ایران، تاریخ یک گام به پیش و دو گام به پس است. مردم عادی و نخبگان یعنی کارگران و معماران تغییرات، خطمشی با دست پس زدن و با پا پیش کشیدن را در مواجهه با مدرن شدن دنبال کرده و میکنند. شکلی از احساس تردید و دودلی نسبت به تغییرات وجود دارد. چیزی شبیه اینکه خودش را بیاور اما اسمش را نیاور. اینکه تغییر کرده و مدرن و متجدد شده ایم، واقعیت آشکار جامعه و زندگی ماست. اما کسی مایل نیست بگوید و اذعان کند مدرن شده و درگیر تجربه تجدد است. بحث تجربه مردم عادی و کارگران تغییر، بحث روشنی است. این حس دوگانه عشق و نفرت، میل به تغییر کردن و تغییر نکردن، این احساس بیم و امید و حس زیستن در هوای گرگ و میش مدرنیته را هر فردی می شناسد. کافی است تامل کنیم؛ به قول هانا آرنه در کتاب «وضع بشر» (1389) «به آنچه می کنیم فکر کنیم» و «داستان زندگی خود را بگوییم». در آن صورت این حس دوگانه، این موضع عشق و نفرت یا زیستن در هوای گرگ و میش مدرنیته برای ما آشکار میشود. اینجا درباره «تجربه مردم عادی» توضیح بیشتری نمیدهم. وجه جالب و شگفت تر این موضع دوگانه، «تجربه نخبگان سیاسی و فکری» است. آنها هم مانند مردم عادی، تجربه ای متناقض، دوگانه، متضاد و همراه عشق و نفرت داشته و دارند.

این دوگانگی را با دو مفهوم «تغییرخواهی» و «تغییرهراسی» توضیح میدهم. نخبگان سیاسی و حاکمان ایران هم خواهان تغییرند و هم از تغییرات می هراسند. از سویی حکومت در زمینه های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی سیاستگذاری، برنامه ریزی و اقدام میکند تا تغییراتی در جامعه در زمینه های گوناگون ایجاد شود؛ اما پذیرای پیامدها و دلالت های سیاستها و تغییرات ناشی از آنها نیست. این تناقض، امر مهمی است. گمان نکنیم همه ملت ها و حکومتها درگیر این تناقض هستند.

تغییر، مساله بنیادی مدرنیته است و جامعه ما نیز حداقل از دوره قاجار درگیر تجربه مدرن شدن یا تجدد است. همه جوامع با تغییر درگیرند و برای آنها تغییر مساله ساز است. برای جوامع غربی، امروزه شتاب زیاد تغییرات مساله شده و برخی جامعه شناسان مانند هارتموت رُزا -جامعه شناس آلمانی- نگران است که شتاب و سرعت تغییرات تکنولوژیکی و تغییرات اجتماعی، دستاوردهای مدرنیته را بر باد دهد؛ زیرا ظرفیت جامعه امروزی غرب، تحمل این میزان شتاب را

ندارد. اما برای جامعه ایران صورت مساله متفاوت است. ما هم درگیر تغییر هستیم؛ تغییرات فناوری، تغییرات شهری و کلانشهری، تغییرات جهانی شدن، رسانه‌ای و مصرفی شدن و امثال اینها در ایران هم رخ داده‌اند؛ اما داستان تغییر در ایران از همان ابتدای زایش و گسترش تجدد با «تغییرهراسی» و در عین حال «تغییرخواهی» روبه‌رو بود.

منظورم از تغییرهراسی، مقاومت‌های طبیعی و جهانی نیست که کم و بیش ملت‌ها در برابر تغییر از خود نشان می‌دهند. تغییرهراسی، ترس شدید و نامعقول در برابر تغییرات است؛ تغییراتی که بنا بر دلایل و علل گوناگون و به نحو اجتناب‌ناپذیری برای جوامع مدرن و امروزی پیش می‌آید. تغییرهراسی شکل‌های گوناگون دارد. گاهی شاهد تغییرهراسی آگاهانه و عامدانه حکومت و نخبگان سیاسی و فکری هستیم؛ گاهی نیز این هراس به صورت امری واکنشی در نتیجه ضربه یا شوک ناگهانی ناشی از بروز و ظهور رخداد خاصی شکل می‌گیرد.

نخبگان سیاسی و حکومت از سویی خواهانند که تغییرات را به‌طور گسترده ایجاد کنند، اما از سویی دیگر، تردید و ابهام و ناباوری عمیقی درباره این تغییرات دارند. ناباوری به تغییر در عین داشتن شور و شوق برای تغییرات، تضاد ساختاری در زمینه ارزش تغییر ایجاد می‌کند؛ اینکه آیا تغییر ارزش بنیادی جامعه ماست یا نیست؟ این ناباوری باعث می‌شود موانعی برای تغییر ایجاد کند.

همان‌طور که حکومت و نخبگان در قدرت سازمان‌هایی برای تغییر ایجاد می‌کنند، سازمان‌هایی هم برای تغییر نکردن، محافظت، تداوم و پیشگیری از «تغییر ارزش‌ها» ایجاد می‌کنند. اگر ما به جهان مدرن نگاه کنیم، می‌بینیم در قرن ۱۸ و ۱۹ در غرب تغییر از ابتدا به مثابه ارزش اجتماعی پذیرفته شد. اگرچه در برابر آن مقاومت‌هایی صورت می‌گرفت، به خصوص مقاومت‌های فکری مانند رمانتیسیسم که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم ایجاد شد. رمانتیسیسم جریانی عمدتاً هنری و فلسفی و ادبی است. اما در ساختار سیاسی جامعه، حکمرانی و مدیریت و در سامان جامعه آنها تغییر با تردید و ناباوری عمیق همراه نبود. ما در ایران شاهد تعارض آشکار عملکرد نظام‌های سیاسی در زمینه تغییر جامعه هستیم. این نظام‌ها هم برای تغییر دادن مبارزه می‌کنند و هم برای تغییر نکردن، سخت و جانانه مقاومت می‌ورزند. بنیان این مقاومت، هراس از تغییرات است. اما این هراس اگرچه همیشه بوده است، اما شدت و ضعف و کیفیت آن و بهتر بگویم معنای این هراس در دوره‌های گوناگون متفاوت است. این هراس و تردید در دوره مشروطه، در دوره پهلوی و دوره جمهوری اسلامی هم ادامه پیدا کرده است. در جمهوری اسلامی تغییرهراسی تشدید شد. در غرب در مواجهه با مدرنیته همان‌طور که اشاره کردم مقاومت به

وجود آمد که رمانتیسیسم در حوزه فلسفه و در حوزه هنر و ادبیات نمونه آن است و جنبش‌هایی که خواهان این بودند که بخشی از ارزش‌های دوره قرون وسطی در حول و حوش کلیسا و مذهب و خانواده و هویت‌ها و فلکلورها باقی بماند. اما به تدریج که زمان می‌گذشت این مقاومت‌ها کاهش پیدا کرد یا از حالت تبدیل شدن به نیروی خشونت‌بار در درون سیستم گذر کرد و به این وضعیت تقابلی نرسید. درباره ایران هر چه به اکنون نزدیک‌تر می‌شویم تضاد درباره تغییر تشدید می‌شود. این تشدید از دو سو است؛ یعنی هم میل برای تغییر تشدید شده و هم مقاومت در برابر آن افزایش یافته است. در {دوره} جمهوری اسلامی این تضاد ساختاری درباره مفهوم و جایگاه تغییر، بیش از گذشته است.

اگر در دوره قاجار نخبگان سیاسی و فکری تغییر را می‌خواستند و مقاومت از طرف بدنه جامعه صورت می‌گرفت که حتی این مقاومت تا دوره پهلوی‌ها هم ادامه داشت، در {دوره} جمهوری اسلامی اتفاقی که افتاد، این شد که نخبگان کشور هم نماینده حداکثر تغییر شدند و هم نماینده حداکثر مقاومت. این پدیده در کمتر کشوری اتفاق می‌افتد. در حوزه علم و آموزش عالی همین سیستم حکمرانی کشور حداکثر ظرفیت ممکن برای گسترش دانشگاه و آموزش عالی را به وجود آورد. به‌طور همزمان و تناقض‌آمیزی نهاد علم جدید و دانشگاه توسط گفتمان رسمی به عنوان نهاد سکولار یا عرفی با چالش فلسفی و نظری و سیاسی روبه‌رو شد. گفتمان سیاسی از یک طرف دانشگاه را گسترش داد و از طرف دیگر برای کنترل آن نهادهای سیاسی و امنیتی در آن ایجاد کرد و به تولید گفتار درباره سکولار بودن دانشگاه و علم جدید پرداخت و راه‌های گوناگونی را دنبال کرد که دانشگاه را به چالش بکشد. هنوز هم این داستان در ایران حل نشده است؛ یعنی ما هم شاهد گسترش دانشگاه هستیم و هم شاهد افزایش تنش‌های بین گفتمان سیاسی و علم جدید، مانند اسلامی‌سازی یا بومی‌سازی یا عناوین دیگری که گفتمان سیاسی ابداع کرد تا بتواند علم جدید را به چالش بکشد.

همین مساله را درباره وجوه دیگر مثل مدیریت شهری، سیاست‌های مربوط به محیط زیست و کشاورزی و حوزه‌های اقتصادی به‌ویژه در حوزه‌های فرهنگی داریم. نظام حکمرانی از یک طرف نهادها و سازمان‌های جدید و تکنولوژی‌های جدید را می‌پذیرد و از طرف دیگر دایما تلاش می‌کند در برابر آنها مقاومت کند. با گسترش شبکه اینترنت در جهان، حاکمیت، آن را پذیرفت، اما از سوی دیگر گفتمان رسمی حاکمیت در این باره، گفتمان پاتولوژی و آسیب‌شناسی است. نظام حکمرانی تمام تحولاتی را که خود پذیرفته، به مثابه آسیب نگاه می‌کند.

سیاست گسترش شهرنشینی یا گسترش آموزش عالی در دهه‌های اخیر را در

نظر بگیریم. وقتی جامعه‌ای 75 درصد آن شهرنشین شد و میلیون‌ها دانشجو و دانش‌آموخته داشت، چنین جامعه‌ای نمی‌تواند همان ارزش‌ها و باورها و نگرش‌هایی را دنبال کند که تا چند دهه قبل و پیش از ظهور این تحولات رایج بودند. این جامعه لاجرم خواهان ارزش‌های مدرن، مشارکت در فعالیت‌های مدنی و سیاسی، ارزش‌های برابری‌خواهانه جنسیتی و اجتماعی، ارزش‌های فردگرایانه مانند خودتحقق بخشی، سبک زندگی و ذائقه و زیبایی‌شناسی {متناسب با آن ارزش‌ها} است. زنان شهری شده و تحصیلکرده کنونی نمی‌توانند همان زنان روستایی فاقد سواد نیم‌قرن پیش باشند. این زنان به کمک سیاست‌های حکومت، مدرسه و دانشگاه رفته‌اند و از روستا نیز به شهر آمده‌اند. درک اینکه این زنان با زنان نسل‌های قبل از خود تفاوت دارند، امری بدیهی است. اما حکومت و گفتمان رسمی پذیرای موقعیت جدید زنان نیست؛ می‌کوشد آنها را مجدداً به خانه برگرداند و به ازدواج زودتر، فرزندآوری بیشتر و ایفای همان نقش‌های جنسیتی سنتی تشویق کند.

سیاست فرهنگی رسمی، میل به تحقیر تغییر و تشویق و ستایش جامعه به مقاومت در برابر تغییرات و تقویت حس ایستایی جامعه دارد. گفتمان رسمی از سویی ناگزیر است به پویایی‌ها و تغییرات فناورانه و جهانی شدن تن دهد و حتی در زمینه‌هایی خود را پیش‌تاز تغییرات معرفی کند؛ اما به‌طور همزمان تغییر و عوامل تغییر را در چارچوب «رویکرد آسیب‌شناسانه» قرار می‌دهد و به تحقیر آن می‌پردازد.

تحلیل را با این نکته به پایان می‌برم که در زیست جهان و تجربه مردم عادی، میل و اراده برای تغییر بیش از گذشته تقویت شده است. کارگران تغییر اراده‌ای محکم‌تر و عزمی راسخ‌تر برای تغییر دارند. تردید و دودلی یا تغییرهراسی در بین مردم عادی کمتر شده است، اما در میان نخبگان سیاسی حاکم و گفتمان رسمی، مقاومت شدت یافته و اضطراب تغییر یا تغییرهراسی به نحو بیمارگونه‌ای خود را نشان می‌دهد. این چیزی است که در آغاز سده پانزدهم با آن مواجهیم. در بدو سده سیزدهم، زیست‌جهان مردم عادی کمترین شوق تغییر را داشت؛ در حالی که نخبگان سیاسی جامعه آماده تغییر بودند هر چند این آمادگی همه‌جانبه و چندان موثر نبود. در آغاز سده چهاردهم، ملت و کارگران تغییر بیش از گذشته به سوی تغییر میل پیدا کردند و نخبگان سیاسی نیز سراپا شوق تغییر بودند؛ هرچند آنها از تغییرات هراس هم داشتند. اما اکنون در آغاز سده پانزدهم، ملت و مردم عادی سراپا شوق تغییرند و کمترین هراس را در آنها می‌بینیم؛ اما در مقابل نخبگان سیاسی حاکم بیشترین اضطراب و هراس را از تغییرات دارند. این را وجه مهم تغییر در ایران امروز می‌دانم، چیزی که برای جامعه ما پیامدهای جدی دارد. شاید نیاز باشد هم عامه مردم

در شوق تغییر بازانديشي کنند و هم نخبگان قدرت و حاکمان در تغییرهراسي‌شان بينديشند. حرکت متعادل و توسعه پایدار و تغییر همه‌جانبه و سازنده و کم‌هزینه ایران نیازمند رسیدن به درك و اجماع نسبي از مفهوم و ضرورت تغییر و به رسمیت شناختن تغییرات و پذیرش مسوولیت و پیامد تغییرات است. گفتمان تغییر در ایران گفتمانی است که اکنون بیش از اینکه از بالا شکل بگیرد، از درون جامعه و زیست جهان مردم، همچنین از فضای جهانی شکل می‌گیرد و تغذیه می‌شود. مواجهه مرددوار گفتمان سیاسی حاکم با تغییرات، جامعه را با تشویش‌ها و ناآرامی‌های روانی، عاطفی، سیاسی و اخلاقی روبه‌رو می‌سازد. ایران امروز همچنان جامعه مردد است؛ اما سده پانزدهم نمی‌تواند با تداوم این تردید راهش را طی کند.

پی‌نوشت:

[1] امانت، عباس (1400) تاریخ ایران مدرن. مترجم. م. حافظ. نشر آزاد

\* (استاد بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

کافی است تامل کنیم؛ به قول هانا آرنت در کتاب «وضع بشر» (1389) «به آنچه می‌کنیم فکر کنیم» و «داستان زندگی خود را بگوییم». در آن صورت این حس دوگانه، این موضع عشق و نفرت یا زیستن در هوای گرگ و میش مدرنیته برای ما آشکار می‌شود. اینجا درباره «تجربه مردم عادی» توضیح بیشتری نمی‌دهم. وجه جالب و شگفت‌تر این موضع دوگانه، «تجربه نخبگان سیاسی و فکری» است. آنها هم مانند مردم عادی، تجربه‌ای متناقض، دوگانه، متضاد و همراه عشق و نفرت داشته و دارند.

برخی جامعه‌شناسان مانند هارتموت رُزا -جامعه‌شناس آلمانی- نگران است که شتاب و سرعت تغییرات تکنولوژیکی و تغییرات اجتماعی، دستاوردهای مدرنیته را بر باد دهد؛ زیرا ظرفیت جامعه امروزی غرب، تحمل این میزان شتاب را ندارد. اما برای جامعه ایران صورت مساله متفاوت است. ما هم درگیر تغییر هستیم؛ تغییرات فناوری، تغییرات شهری و کلانشهری، تغییرات جهانی شدن، رسانه‌ای و مصرفی شدن و امثال اینها در ایران هم رخ داده‌اند؛ اما داستان تغییر در ایران از همان ابتدای زایش و گسترش تجدد با «تغییرهراسی» و در عین حال «تغییرخواهی» روبه‌رو بود.